



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۳

ای تو امان هر بلا، ما همه در امان تو
جان همه خوش است در سایه لطف جان تو

شاه همه جهان تویی، اصل همه کسان تویی
چونک تو هستی آن ما، نیست غم از کسان تو

ابر غم تو ای قمر، آمد دوش بر جگر
گفت مرا ز بام و در صد سقط از زبان تو

جست دلم ز قال او، رفت بر خیال او
شاید ای نبات خو، این همه در زمان تو؟!

جان مرا در این جهان آتش تست در دهان
از هوس وصال تو وز طلب جهان تو

نیست مرا ز جسم و جان در ره عشق تو نشان
ز آنک نغول می‌روم در طلب نشان تو

بنده بدید جوهرت، لنگ شد دست بر درت
مانده‌ام ای جواهری، بر طرف دکان تو

شاد شود دل و جگر، چون بگشایی آن کمر
بازگشا تو خوش قبا، آن کمر از میان تو

تا نظری به جان کنی، جان مرا چو کان کنی
در تبریز، شمس دین! نقد رسم به کان تو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز بخلوتگاه حق آرام نیست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۱۷

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آید ضرر نه بر گهر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

بس دعاها کان زیانست و هلاک
وز کرم می‌نشنود یزدان پاک

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۰

چونک ما را از زمین و از زمان بیرون برد
از فنا ایمن شویم، از جود او ما جاودان

این زمین و این زمان بیضه‌ست و مرغی کاندروست
مظلم و اشکسته پر باشد، حقیر و مستهان

کفر و ایمان دان درین بیضه سپید و زرده را
واصل و فارق میانشان بَرَزَحُ لایبغیان

بیضه را چون زیر پر خویش پرورد از کرم
کفر و دین فانی شد و شد مرغ وحدت پرفشان

شمس تبریزی دو عالم بود بی‌رویت عقیم
هر یکی ذره کنون از آفتاب توامان

قرآن کریم، سوره (۵۵) الرحمن، آیه ۱۹ و ۲۰

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹)

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰)

ترجمه فارسی

دو دریا را [که تلخ و شیرین است] روانه کرد که به هم برسند اما میان آن دو حایلی است که به یکدیگر تجاوز نکنند.

ترجمه انگلیسی

He has let free the two bodies of flowing water, meeting together:

Between them is a Barrier which they do not transgress:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷۶

جان من کوره است با آتش خوش است
کوره را این بس که خانه آتش است

همچو کوره عشق را سوزیدنی است
هر که او زین کور باشد، کوره نیست

برگ بی برگگی ترا چون برگ شد
جان باقی یافتی و مرگ شد

چون تو را غم، شادی افزودن گرفت
روضه جانان گل و سوسن گرفت

آنچه خوف دیگران آن امن توست
بط قوی از بحر و مرغ خانه سست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۶۷

از پی تقلید، وز رایات نقل
پا نهاده بر جمال پیر عقل

پیرِ خر نه جمله گشته پیرِ خر
از ریای چشم و گوش همدگر

از بهشت آورد یزدان بندگان
تا نمایندشان سقر پروردگان

اهل نار و خُلد را بین هم دُکان
در میانشان بَرزخُ لایبِغیان

اهل نار و اهل نور آمیخته
در میانشان کوه قاف انگیخته

همچو در کان خاک و زر کرد اختلاط
در میانشان صد بیابان و رباط

همچنانکه عقد در دُرّ و شَبَه
مُخْتَلَط چون میهمان یکشبه

بحر را نیمیش شیرین چون شِکر
طعم شیرین رنگ روشن چون قمر

نیم دیگر تلخ همچون زهر مار
طعم تلخ و رنگ مُظْلِم قیروار

هر دو بر هم می‌زنند از تحت و اوج
بر مثال آب دریا موج موج

صورت بر هم زدن از جسم تنگ
اختلاط جانها در صلح و جنگ

موجهای صلح بر هم می‌زند
کینه‌ها از سینه‌ها بر می‌کند

موجهای جنگ بر شکل دگر
مهرها را می‌کند زیر و زبر

مهر تلخان را به شیرین می‌کشد
زانک اصل مهرها باشد رُشد

قهر شیرین را به تلخی می‌برد
تلخ با شیرین کجا اندر خورد؟

تلخ و شیرین زین نظر ناید پدید
از دریچه عاقبت تانند دید

چشم آخربین تواند دید راست
چشم آخربین غرورست و خطاست

ای بسا شیرین که چون شکر بود
لیک زهر اندر شکر مضمَر بود

آنکه زیرکتر، به بو بشناسدش
وآن دگر، چون بر لب و دندان زدش

پس لبش ردش کند پیش از گلو
گرچه نعره می‌زند شیطان: کُلو

و آن دگر را در گلو پیدا کند
و آن دگر را در بدن رسوا کند

وآن دگر را در حدّث سوزش دهد
خرج آن در دخل آموزش دهد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

کار و باری کت رسد بعد شکست
اندر آن اقبال و منهاج ره است

کار و باری که ندارد پا و سر
ترک کن هی پیر خر ای پیر خر

غیر پیر استاد و سرلشکر مباد
پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

در زمان چون پیر را شد زبردست
روشنایی دید آن ظلمت پرست

شرط تسلیم است نه کار دراز
سود نبود در ضلالت تُرکتاز

قرآن کریم، سوره (۱۸) کهف، آیه ۶۰-۷۰

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰)

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱)

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲)

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳)

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶)

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧)

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨)

قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩)

قَالَ فَإِنَّ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠)

ترجمه فارسی

و [یادآر] آنگاه که موسی به جوان [همراه] خود گفت: پیوسته خواهم رفت و [دست از طلب ندارم] تا به محل تلاقی دو دریا برسیم هر چند که روزگاران [دراز] راه ببیمایم. (٦٠)

پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خود را [که برای تغذیه بود] فراموش کردند، و آن [ماهی] راهش را در دریا پیش گرفت و روان شد و رفت. (٦١)

و چون [از محل تلاقی دو دریا] گذشتند، [موسی] به جوان [همراه] خود گفت: غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفرمان رنج و خستگی بسیار دیده ایم. (٦٢)

گفت: آیا به یاد داری آنگاه که کنار آن تخته سنگ بزرگ جای گرفته بودیم، [که استراحت کنیم؟] من فراموش کردم [که قضیه] ماهی را [برایت بازگو کنم] و این شیطان بود که آنرا از خاطر زدود و [آن ماهی] به طور عجیبی راهش را در دریا پیش گرفت. (٦٣)

[موسی] گفت: این [جریان که ماهی به دریا لغزید و رفت] همان چیزی است که به دنبالش بودیم، [ناگزیر از همانجا که آمده بودند] رد پای خود را گرفتند و برگشتند. (٦٤)

پس [در محل تلاقی دو دریا و کنار آن تخته سنگ] بندهای از بندگان ما [خضر] را یافتند که رحمتی از نزد خود به او عطا کرده و از جانب خود به او دانشی آموخته بودیم. (٦٥)

موسی به او گفت: آیا [اجازه دارم] از پی تو آیم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است به من بیاموزی که [آن علم] مایه رشد و صلاح است؟ (٦٦)

گفت: تو هرگز همراه من صبر نتوانی آورد! (۶۷)

و چگونه درباره چیزی که [به اسرارش] آگاهی نداری صبر توانی کرد؟! (۶۸)

[موسی] گفت: اگر خدا بخواهد مرا شکيبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد. (۶۹)

[خضر] گفت: اگر دنبال من می آیی درباره هیچ چیز سؤال مکن تا خودم [به موقع] آنرا برایت بازگو کنم. (۷۰)

ترجمه انگلیسی

Behold, Moses said to his attendant, "I will not give up until I reach the junction of the two seas or (until) I spend years and years in travel."

But when they reached the Junction, they forgot (about) their Fish, which took its course through the sea (straight) as in a tunnel.

When they had passed on (some distance), Moses said to his attendant: "Bring us our early meal; truly we have suffered much fatigue at this (stage of) our journey."

He replied: "Sawest thou (what happened) when we betook ourselves to the rock? I did indeed forget (about) the Fish: none but Satan made me forget to tell (you) about it: it took its course through the sea in a marvellous way!"

Moses said: "That was what we were seeking after:" So they went back on their footsteps, following (the path they had come).

So they found one of Our servants, on whom We had bestowed Mercy from Ourselves and whom We had taught knowledge from Our own Presence.

Moses said to him: "May I follow thee, on the footing that thou teach me something of the (Higher) Truth which thou hast been taught?"

(The other) said: "Verily thou wilt not be able to have patience with me!"

"And how canst thou have patience about things about which thy understanding is not complete?"

Moses said: "Thou wilt find me, if Allah so will, (truly) patient: nor shall I disobey thee in aught."

The other said: "If then thou wouldst follow me, ask me no questions about anything until I myself speak to thee concerning it."